

## ترجمه چیست؟

### خورخه لوئیس بورخس

جواد صفری<sup>۱</sup>

نظرات بورخس در مورد ترجمه بسیار پیچیده و غیرمتعارف است. بورخس معتقد بود که متون اصلی به ترجمه‌ها بی‌وفایند. ترجمه‌ای را می‌ستود که بر متن اصلی چیره شده و آن را پشت سر بگذارد. موفقیت ترجمه را در «تفاوت» می‌دید و نه در «تعادل». همچون استاینر که هر نوع فهمی را «ترجمه» می‌دانست، معتقد بود که هر خوانشی ترجمه‌ای است جدید. متن اصلی را تنها دستاویزی برای «اعتلای کلام در ترجمه» می‌دید. مترجم، در دیدگاه او، کنشگری خلاق و آفریننده بود نه نشخوارکننده کلام دیگران.

#### ۱. مقدمه

خورخه لوئیس بورخس در سال ۱۸۹۹ در بوئنوس آیرس آرژانتین پای به عرصه وجود نهاد. مادرش تباری آرژانتینی و پدرش اصلیتی انگلیسی داشت. ذهنیت بورخس متأثر از تضاد تباری، زبانی و عقیدتی بود: مادری کاتولیک و قشری و علاقه‌مند به مبارزات استقلال‌طلبانه آرژانتین و پدری منکر وجود خدا، علاقه‌مند به مابعدالطبیعه و شیفته فلسفه اسپینوزا. بورخس خود در مصاحبه‌هایش بر این دوگانگی اعتقادی، زبانی و فرهنگی صحه نهاده است. تراوش‌های فکری و تخیلات بورخس از دو زبان و فرهنگ انگلیسی و اسپانیایی نشئت می‌گیرد. در دهه سی، یهودی‌ستیزی در اروپا و به‌ویژه در آلمان به اوج خود رسیده بود. در این فضای فکری، بورخس در تلاش برای حفظ کرامت و آزادی انسانی به نهضت‌های جنگ‌ستیز و مخالف با آرمان‌ها و افکار نازیسم و فاشیسم پیوست. او برای مبارزه، سبکی خاص در پیش گرفت: نوشتن مقالات سیاسی و جدلی و آثار داستانی که خود بازتاب کنش‌های سیاسی و کشمکش‌های اجتماعی عصر

---

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری مطالعات ترجمه دانشگاه فردوسی مشهد

وی بود. آثار بورخس نشان از غنای فرهنگی و دانش عمیق فلسفی، اساطیری (عبری، مسیحی، انگلیسی و اسپانیایی) وی دارد. در اروپا، آلمانی، لاتین و ایتالیایی آموخت. در عنفوان جوانی شاهزاده خوشبخت اثر اسکار وایلد را از انگلیسی به اسپانیایی ترجمه کرد. از دیگر ترجمه‌های وی می‌توان به پرسوفون نوشته آندره ژید، بربری در آسیا اثر هانری میشو، اتاقی از آن خود و ارلانندو اثر ویرجینیا ولف و نخل‌های وحشی اثر فاکنر اشاره کرد. ترجمه بورخس از دو صفحه آخر اولیس اثر جیمز جویس در سال ۱۹۲۵ در مجله پروا به چاپ رسید. داستان بارتلبی نزول‌خوار را در سال ۱۹۴۳ در امس<sup>۲</sup> به چاپ رساند. در زمینه ترجمه شعر نیز مترجمی بسیار توانا و فعال بود. از جمله کارهای وی می‌توان به ترجمه اشعاری از لنگستون هیوز، کارل سندبرگ، والت ویتمن و دلمر شوارتز اشاره کرد. مضمون چهار مقاله اصلی او ترجمه است: «دو روش برای ترجمه» (۱۹۲۶)، «واگردان‌های هومری» (۱۹۳۲)، «مترجمین هزار و یک شب» (۱۹۳۶)، «معمای ادوارد فیتزجرالد» و نیز اثر گران‌سنگ او پیر منارد، خالق دون کیشوت (۱۹۵۱). آرای او درباره ترجمه بر بسیاری از متفکرین پس از او از جمله ژرژ استاینر و امبرتو اکو تأثیری شگرف نهاد تا جایی که استاینر گفت پیر منارد «دقیق‌ترین و مهم‌ترین روایت نوشته شده در باب ترجمه» است (لوین، ۲۰۱۳: ۴۴).

## ۲. دیدگاه بورخس درباره ترجمه

ترجمه از نظر بورخس همانند پاسخی است که در دیالوگ میان متن اصلی و متن ترجمه شده به دیگر سوی این دیالوگ ارائه می‌شود. بورخس به تبعیت از باختین بر این عقیده بود که ترتیب ورود متون به این دیالوگ اهمیتی ندارد، یعنی ترتیب تاریخی خلق متن اصلی و متن ترجمه را در قضاوت این آثار هنری نباید مدنظر داشت و چه بسا که ترجمه‌ها از متن اصلی پیشی گیرند. او خود پیوسته به ترجمه‌هایی از آثار خودش ارجاع می‌دهد و آن‌ها را بهتر از متون اصلی می‌داند.

نه کواپن و نه بورخس هیچ‌کدام برای ترجمه قطعیتی متصور نیستند. آن‌ها حدی برای ترجمه‌های ممکن از یک اثر قائل نیستند و بر این باورند که ترجمه‌های متناقض از یک اثر از یک میزان اعتبار برخوردارند. کواپن نخست در مقاله «معنا و ترجمه» و

<sup>2</sup> Emece

سپس در کتابش با عنوان **کلمه و اثره**، با اشاره به قطعیت‌ناپذیری معنا به تشریح این موضوع می‌پردازد. معنا قطعیت‌ناپذیر است چرا که «عینیتی ندارد» (کواین، ۲۰۱۳: ۷۳). به‌زعم کواین برای ترجمه یک اثر حتی نیاز به دانستن زبان مبدأ نیست. بدین ترتیب تعدّد ترجمه ممکن می‌نماید زیرا هر ترجمه بر آن است که طرحی نو دراندازد. بورخس با الهام از نظریات نیچه، یکی از پیشتازترین نظریات خود را در مورد ترجمه مطرح می‌کند و به ترجمه به مثابه نوعی نگارش مستقل نگاه می‌کند. نیچه با نقد ماهیت‌گرایی افلاطونی، مفهوم تغییر را برای ترجمه برمی‌گزیند. افلاطون، زبان را صرفاً ابزاری برای انتقال معنای ثابت می‌داند و معتقد است که زبان همانند یک ظرف، آوند یا مجرا وظیفه دارد آنچه را که به امانت نزد خود دارد بکر و دست‌نخورده به دیگر سو منتقل کند. از دیدگاه نیچه ترجمه انتقال معنای ذاتی بین زبان‌ها و فرهنگ‌ها نیست بلکه تغییر کنترل‌شده یک زبان یا متن به زبان یا متن دیگر است (دریدا، ۱۹۷۸: ۲۰). از دیدگاه دریدا نیز نمی‌توان برای متن «معنایی» ثابت و غایی در نظر گرفت. هر خوانشی منجر به ترجمه‌ای نو می‌شود.

بورخس در *مترجمان جهان هزار و یک شب* (۱۹۳۵) با بررسی چند ترجمه قرن نوزدهمی از متن عربی نشان می‌دهد که عدم وفاداری مترجمان به متن اصلی درحقیقت بیانگر دیدگاه‌های تاریخی این مترجمان درباره متن است. از نظر بورخس این ترجمه‌ها آمیزه‌ای از عناصر بیگانه و بومی و در نتیجه، نوعی بازآفرینی متن اصلی هستند. تا قبل از نیچه، دریدا و بورخس دیدگاه ماهیت‌گرایی افلاطونی بر ترجمه در غرب حاکم بود. این دیدگاه درباره ترجمه در استعاره «لباس» متبلور می‌شود. بر اساس این دیدگاه، «کلمات لباس‌هایی‌اند که پیکر عریان معنا را در بر گرفته‌اند تا از گزند مصون بمانند. مترجم، حق دست‌یازیدن به بدن متن را ندارد و تنها وظیفه دارد تا لباس‌ها را با دقت عوض کند. در این رویکرد مترجم همچون ماشین موظف است تا بی‌طرفی را رعایت کند» (ون دایک، ۲۰۱۰).

این دیدگاه بر وظیفه مترجم در پنهان کردن فردیت خود تأکید می‌کند و در نتیجه ترجمه را به‌نوعی نگارش تقلیدی و دست‌دوم تقلیل می‌دهد و حق هر گونه کنش را از مترجم سلب می‌کند. بورخس نه تنها بر وفادار نبودن مترجمان هزار و یک شب خرده‌ای نمی‌گیرد بلکه این بی‌وفایی را در حکم عنصری *سازنده* می‌ستاید و مفاهیمی نوین را مطرح می‌کند که بعدها در مطالعات ترجمه اهمیتی بسزا می‌یابند. از جمله این مفاهیم

می‌توان از نقش ترجمه در ساخت فرهنگ‌ها و هویت‌ها، رابطه نامتقارن و نامتوازن بومی و بیگانه و مهم‌تر از همه از **کنش‌گری** مترجم نام برد.

دیدگاه بورخس درباره ترجمه بین نسبت‌گرایی و عینیت‌گرایی در نوسان است. از یک‌سو مترجم در جرح و تعدیل اثر برای تبدیل آن به اثری دیگر آزاد است اما اگر این جرح و تعدیل‌ها در تولید اثری با معیارهای زیبایی‌شناختی مدنظر وی ناکام بمانند بورخس چهره فردی عینیت‌گرا را به خود می‌گیرد. بورخس عینیت‌گرا در مورد ترجمه‌ها داوری می‌کند و می‌گوید برخی از جهت تأثیرات ادبی از برخی دیگر برترند اما در مقام فردی نسبت‌گرا معتقد به جرح و تعدیل و چشم‌پوشی از خطای مترجم است و باکی از آن ندارد که مضامین متن اصلی در ترجمه حذف شوند یا به هیئتی دیگر درآیند. در مقاله‌ای که پیرامون شب‌های عربی می‌نویسد، مدعی می‌شود که مترجم از این اختیار برخوردار است که متونی را بر متن بیافزاید که در متن اصلی وجود ندارند. او برای این مفهوم، عبارت «جعل‌های شایسته»<sup>۳</sup> را ابداع می‌کند که استر آلن از آن با عنوان «جعل زیبا»<sup>۴</sup> یاد می‌کند (کریستال، ۲۰۰۲: ۲۶).

بورخس نه‌تنها مدافع خرده‌جعل‌ها بود بلکه جعل‌های کلان را نیز می‌پسندید و توفیق اثر در جذب مخاطب و تأثیرگذاری آن را با میزان موفقیت جرح و جعل‌های آن مرتبط می‌دانست. شاهد این مدعا برای وی جرح و تعدیل‌هایی است که گالند در قرن هجدهم در ترجمه شب‌های عربی اعمال داشته است. بورخس حذف قسمت‌هایی را که گالند اضافه نموده به مثابه مثله کردن اثر برای خواننده معاصر می‌داند. وی به‌عنوان نمونه به قسمت‌هایی از داستان‌های علاءالدین، چهل دزد، شاهزاده احمد، پری بانوی ماه‌چهره، ابوالحسن، خفته و قدم زن، بزم شبانه خلیفه هارون‌الرشید و دو خواهری که بر خواهر کوچک‌ترشان رشک می‌بردند اشاره می‌کند (بورخس، مترجمین هزار و یک شب: ۹۲).

بورخس مدعی بود که مترجمین، اغلب علیه یکدیگر قلم می‌زنند. برای پی بردن به این‌که چرا مترجمی روشی خاص را برمی‌گزیند بد نیست اگر بدانیم علیه چه کسی ترجمه می‌کند (کریستال، ۲۰۰۲: ۲۶). از نظر بورخس اگر دلیل موجهی برای «مثله کردن» اثر وجود داشته باشد این عمل مشروع و موجه است. مثلاً برای نشان دادن

<sup>۳</sup> Buenas apocrifidades

<sup>۴</sup> Fine apocrifas

اهمیت جنبه‌های جادویی هزار و یک شب می‌توان بر داستان‌های شهوانی آن سرپوش نهاد اما نه برای اقامه جهان‌بینی پیوریتن‌ها. از این روی، بورخس تعبیر «در بستر پذیرفتن» را که گالند در ترجمه به‌جای آمیزش جنسی اختیار نموده بود تحسین می‌کند. به نظر بورخس هدف غائی ترجمه تقلید یا جعل بیهوده یک آفرینش ادبی نیست بلکه خلق متنی است که خود آفرینشی ادبی به حساب می‌آید (مختاری اردکانی: ۲۷).

نظریه پردازان ترجمه در طول تاریخ همیشه به یکی از دو قطب ترجمه تحت‌اللفظی و ترجمه شیوا متمایل بوده‌اند. متیو آرنولد<sup>۵</sup> لفظ‌گرا و فرانسیس نیومن<sup>۶</sup> معتقد به شیوایی زبان ترجمه، نماینده این دو قطب متضاد ترجمه‌اند. بورخس اما معتقد بود که همواره بیش از یک راه برای ترجمه وجود دارد و این روش بسته به مقتضیات متنی، فرهنگی، زبانی و نیز بسته به هدف ترجمه متغیر است. بورخس در افق اندیشگانی خود «بینامتنیت» کریستوا را نیز پیش از وی مدنظر داشت. ترجمه مانند خواندن از اصلی نشئت می‌گیرد، چه آن اصل شناخته‌شده باشد چه نباشد. ترجمه ذاتاً عملی است زمان‌باخته<sup>۷</sup>. وی معتقد بود که «تنها تفاوت میان متن اصلی و متن ترجمه آن است که متن ترجمه را می‌توان با متنی در دسترس مقایسه نمود» (لوئیس، ۲۰۱۳: ۴۹). بورخس وفاداری برده‌وار به متن اصلی در قالب ترجمه تحت‌اللفظی را مهمل و محال می‌دانست. شاید بتوان گفت که هم‌رأی با پس‌اساختارگرایان بعد از خویش که معنا را متکثر و خوانش را نامحدود می‌دانستند، بورخس نیز برای ترجمه تنها یک روش معین و مشخص قائل نبود. وی بر این عقیده بود که «هر خوانشی بافتارمند است» (لوئیس، ۲۰۱۳: ۴۹).

نظریه ترجمه بورخس از دل تاریخ ترجمه برآمده است. بر طبق این نظریه گاه ترجمه‌های غلط از ترجمه‌های به‌اصطلاح دقیق معتبرترند. متون به‌ناچار به تصرف<sup>۸</sup> خواننده درمی‌آیند و خود بهانه‌ای می‌شوند برای نگارشی نو که از ذهن خلاق دیگری نشئت گرفته است و غایت این نگارش، جان‌بخشی به تخیل و رستاخیز خیال است. این تخیل و این خیال با آن مبدأ و سرچشمه اصلی، رابطه خویشاوندی دارد.

---

<sup>5</sup> Mathew Arnold

<sup>6</sup> Francis Newman

<sup>7</sup> anachronistic

<sup>8</sup> appropriation

برای بورخس، ترجمه نوعی نقد ادبی است. یک سوی جدل، خواننده است و دیگر سو خواننده‌ای دیگر که خود را نویسنده می‌داند. هر یک می‌کوشد تا تفسیر خود را به دیگری بقبولاند. این جدل در شکل افراطی خود به گونه‌ای عقده‌ ادیب تبدیل می‌شود و قلم به نماد قضیب تبدیل می‌گردد. نویسنده و مترجم هر یک زیبارو را از آن خود می‌دانند؛ و این زیبارو چیزی نیست مگر متن. سخن از تصاحب است و مالکیت و ادعای پدری، استعاراتی هم‌رنگ و هم‌نوا با استعارات و عبارات استاینر و منتقدین ادبی معتقد به نقد روانکاوانه.

نکته قابل توجه دیگر در دیدگاه‌های بورخس، عدم اعتقاد وی به حد گزار<sup>۹</sup> بودن متن است؛ یعنی متنی با معنای ثابت. معنایی ثابت، محصور و محدود در قلمرو نیتی از پیش تعیین شده. «متن حدگذار را تنها باید در خرافه‌های مذهبی جستجو نمود» (لوین، ۲۰۱۳: ۴۳). بورخس در پیشگفتاری که بر ترجمه اسپانیولی گورستان دریا اثر پل والری<sup>۱۰</sup> نوشته است در عمل ثابت می‌نماید که هیچ برداشتی از متن قطعی و نهائی نیست.

آرای بورخس درباره ترجمه متأثر از آرای نوالیس (فردریش فون هاردنبرگ) شاعر رمانتیک آلمانی قرن هجدهم است. در «پیر منارد، نگارنده دن کیشوت» راوی می‌گوید که مراد منارد از نگارش متنی همانند رمان سروانتس الهام گرفته از «پاره‌نوشتارهای فیلولوژیک نوالیس» است. سخن نوالیس این است: «تنها وقتی که روح و روان نویسنده‌ای را در متن، جاری و ساری سازم می‌توانم مدعی شوم کلام او را فهمیده‌ام، وقتی که بدون فروکاست فردیت او به ترجمه او مبادرت ورزم و بسیاری از چیزها را تغییر دهم» (نوالیس، ۱۹۷۶: ۱۸۹).

بورخس در این نکته که مترجم مجاز است تا متن اصلی را دگرگون کند با نوالیس هم‌عقیده بود اما بر آن نبود که مترجم موظف است تا با روح یا فردیت نویسنده بیامیزد. منارد بورخس مصمم است تا اثری هم‌سنگ و هم‌سان اثر سروانتس بیافریند اما نه در مقام سروانتس بلکه در مقام خودش. بورخس در این نکته نیز با نوالیس هم‌عقیده بود که زیبایی ادبیات و حتی شعر ضرورتاً در ترجمه از بین نمی‌رود. به گفته ففرکورن: «بر

<sup>9</sup> definitive

<sup>10</sup> Paul Valery

طبق نظر نوالیس، اگر مترجم شعبده‌باز است شاعر نیز به نوبه خود شعبده‌باز است» (ففرکورن، ۱۹۸۸: ۵۳).

### ۳. نقد ترجمه از دیدگاه بورخس

معیارهای ارزشیابی و نقد ترجمه از دیدگاه بورخس بیشتر ذهنیت-بنیاد<sup>۱۱</sup> هستند تا عینیت-بنیاد<sup>۱۲</sup>. او موفقیت ترجمه را منوط به نتایج حاصل از ترجمه می‌داند اما به روشنی تصریح نمی‌نماید که چه کسی و با چه معیاری مسئول ارزیابی این نتایج است: خواننده؟ ناشر؟ منتقد؟ او موفقیت ترجمه را با معیارهای ادبی مدنظر خود می‌سنجد؛ اما این معیارها چیست و تا چه میزان جهان‌شمول است؟ آیا دیگر منتقدین و صاحب‌نظران ترجمه نیز در مورد این معیارها اتفاق نظر دارند؟ او از ترجمه‌های ناموفق با عبارات «گنگ» و «ناپسند» یاد می‌کند و این در مورد ترجمه‌هایی صدق می‌کند که متن اصلی‌شان از «کشش ادبی» برخوردار باشد. منظور از کشش ادبی چیست؟ چه معیار و منطقی برای کشف و ارزشیابی کشش ادبی وجود دارد؟ حتی به‌رغم وفاداری بیشتری که این ترجمه‌ها به متن اصلی ابراز می‌دارند بورخس آن‌ها را موجب «بدنام‌سازی» اثر اصلی می‌داند (کریستال: ۳۳).

بورخس فرآیند ترجمه را متأثر از مقتضیات زمانی و شرایط تاریخی می‌داند و معتقد است یک ترجمه را باید با در نظر گرفتن این جوانب نقد کرد. بورخس دستورالعمل و راهنمای تفصیلی برای ترجمه ارائه نمی‌دهد. کلیدواژه بورخس برای تبیین و تفسیر و ارزیابی گزینش‌ها، قضاوت‌ها و فرق‌گذاری‌های مترجم واژه «برگزینش»<sup>۱۳</sup> است. با توجه به جمیع نکاتی که در مقاله آمد می‌توان گزاره‌های زیر را برای نقد ترجمه از منظر بورخس استنباط و استخراج نمود.

• ترجمه وفادار، ترجمه‌ای بی‌وفاست. «هیچ ترجمه‌ای همان اصل نیست، اما می‌تواند آنی را که متن اصلی با بلاغت و صنعت‌گری می‌پوشاند از پرده برون اندازد و همین کار را نیز با زبان مقصد کند. ترجمه، پاسدار زبان نیست. خائن به زبان است.

<sup>11</sup> subjective

<sup>12</sup> objective

<sup>13</sup> preference

ترجمه، مکر زبان را می‌شکند. ترجمه، پل نیست. چاووش مغاک است» (جمادی، ۱۳۸۷: ۵۳).

- ترجمه وفادار، ترجمه‌ای جعلی است.
- ترجمه موفق، واگردان است نه رونوشت.
- ترجمه موفق، متن اصلی را به «تکامل کلامی» نائل می‌سازد.
- ترجمه موفق، متن اصلی را پشت سر می‌گذارد و خود به متنی اصلی تبدیل می‌شود.

- ترجمه موفق، میان عینیت‌گرایی و نسبت‌گرایی در نوسان است.
- ترجمه تحت‌اللفظی و وفادار، باعث «بدنام‌سازی» متن اصلی است. «ترجمه تحت‌اللفظی، هم وفادارترین و هم بی‌وفاترین است. بی‌وفاترین است چرا که باوفاترین است» (جانسون، ۲۰۱۲: ۷۴).

- ترجمه موفق، زبان انگاره (idea) را منتقل می‌کند اما زبان احساس (emotion) را می‌سازد.

- در ترجمه، «تفاوت» عیار است، «تأثیر» معیار و مترجم «عیار».
- ترجمه موفق در متن اصلی موجود نیست اما در آن نهان است.
- ترجمه موفق، تبلور و تجسم آن دسته از نیات مؤلف است که وی به هر دلیل در بیان آن ناکام بوده است.

- ترجمه موفق از متن اصلی الهام می‌گیرد و خود الهام‌بخش ترجمه‌های بعدی است.

- در ترجمه «غایت مطلق» وجود ندارد اما باید به سوی آن حرکت کرد.
- اگر متن اصلی همزمان از کشش و تنش، جاذبه و دافعه برخوردار نباشد (رک. آراء استاینر در مورد ترجمه) ترجمه آن محکوم به شکست است. ترجمه موفق، رام نمودن متن سرکش است. به قول جمادی:

مترجمان برعکس از میان شکاف‌های پراکنش به‌پیش می‌روند تا به تعبیر آلمانی‌ها به روز مصالحه<sup>۱۴</sup> برسند. مترجمان در آوردگاه تنش و کشمکش‌های زبان‌های پراکنده و بیگانه تقلا می‌کنند. دایره صلب و مرده زبان‌هایی که پاسداران فرهنگستانی خدشه بر آن‌ها را فاجعه می‌انگارند، به دست مترجمان پاره و باز می‌شود. این خویش‌کاری

<sup>14</sup> Versöhnung

مترجم است که حتماً لازم نیست خود به آن توجه داشته باشد. ایتالیایی‌ها نقش مترجم را چنین چکیده کرده‌اند: ترجمه یعنی خیانت: Traduttore traditore این خیانت رذیلت نیست. خیانت در این جا دقیقاً یعنی افشای مکر زبان (جمادی، ۱۳۸۷: ۵۳).

- ترجمه موفق، زیباروی بی‌وفاست. بی‌وفایی آن نه به نویسنده که به اصل اثر است و زیبایی آن نه از هنر مؤلف که حاصل کنش مترجم است.

- ترجمه موفق، حاصل هم‌آورد طلبی است: مترجمی که اصل اثر را به چالش می‌کشد و ترجمه‌های بعدی که با اغراض مختلف (و بعضاً متعارض) ترجمه اثر را به مبارزه می‌طلبند.

- ترجمه موفق، متن اصلی را دگرسازی می‌کند اما ضرورتاً با روح و فردیت نویسنده آن نمی‌آمیزد.

- ترجمه موفق، فرهنگ‌ساز و هویت‌ساز است. «بومی‌سازی» گفتمان بیگانه نه برای سرکوب تفاوت آن که برای نکوداشت آن تفاوت است. این «تفاوت» با ابزار «تفاوت» به تصویر کشیده می‌شود.

- مترجم موفق، منتقد و مفسری نکته‌بین و ژرف‌نگر است. صرف دانستن دو زبان کفایت نمی‌کند. مترجم موفق متن اصلی را در بطن تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن می‌بیند و رسالت خود را نه بازگویی متن به زبان دیگر که بازسازی و اعتلای آن می‌داند.

- مترجم موفق، از دیدگاه بورخس و به تبعیت از استاینر، به غیریت متن اصلی تن در می‌دهد و آن را شایسته کاوش می‌داند. هر آنچه را سزاوار و درخور عرضه به هم‌زبانان خویش بیابد با زبانی دیگر و در جامه‌ای متفاوت به مخاطب عرضه می‌کند. وی می‌داند که مترجمین بعد نیز حاصل کار وی را شایسته کاوش خواهند یافت و با اعتماد به آن، به کلمات و عبارات او رنگ و لعابی دیگر خواهند بخشید و این دگردیدی را پایانی نخواهد بود. «بورخس می‌گوید که ترجمه گاه ممکن است از اصل فراتر رود. مترجم ممکن است در خلق اثر اولیه موفق شود و آن را به کسوتی برتر بیاراید» (مختاری اردکانی، ۷۸).

- بررسی مقابله‌ای متن اصلی و ترجمه باید در راستای کشف «تفاوت‌ها» و نه «تعادله‌ها» صورت گیرد.

- هر تفاوت، امتیازی مثبت و هر رونوشت، امتیازی منفی به حساب می‌آید.

## کتابنامه

- Borges, J. L. (1983). *El Ulises de Joyce*. Centro Editor de América Latina.
- Borges, J. L. (1989). "Obras completas, 4 vols.« *Barcelona: Emecé* 1996.
- Derrida, J. (1978). *Writing and difference*. University of Chicago Press.
- Gingrich, S. (2009). "Nothing and Everything: Theoretical and Practical Nihilism in Borges" in *Thinking with Borges*. Egginton W. and Johnson D. E. (Eds.). Colorado: The Davis Group Publishers.
- Johnson, D E. (2012). *Kant's dog: on Borges, philosophy, and the time of translation*. New York: State University of New York Press.
- Kristal, E. (2002). *Invisible work: Borges and translation*. Vanderbilt University Press.
- Levin, S. J. (2013). "Borges on Translation" in *The Cambridge Companion to Jorge Luis Borges*. Williamson E. (Ed.) Cambridge: Cambridge University Press.
- Quine, W. V. O., Churchland, P. S., & Follesdal, D. (2013). *Word and object*. MIT press.
- Snell-Hornby, M. (2006). *The Turns of Translation Studies: New paradigms or shifting viewpoints?* (Vol. 66). John Benjamins Publishing.
- Van Dijk, T. A. (2009). *Society and discourse: How social contexts influence text and talk*. Cambridge University Press.

جمادی، سیاوش. (۱۳۸۷). «ترجمه و نثر جهان». مترجم. شماره ۴۷. صص: ۵۳-۵۰.  
مختاری اردکانی، محمدعلی. «بورخس و ترجمه». مترجم. شماره ۲۷. صص: ۸۰-۷۷.

\*\*\*\*\*